



من معتقدم ملت ما این توانایی را دارد که انتخاب کند و انتخاب خوبی هم بکند. امیدواریم به حول و قوه‌ی الهی این انتخابات جزو بهترین انتخابات‌های ما باشد و آن کسی که مورد رضای خدا و برای مردم مفید است، با همت و روشن‌بینی مردم سر کار بیاید.

این را هم که بعضی بگویند ما در نیمه‌ی راه دموکراسی هستیم، بنده قبول ندارم. برای میل دل غربی‌ها نباید حرف زد؛ مخصوصاً مسئولان. می‌گویند ما یک کشور استبدادزده هستیم، ما در نیمه‌ی راه دموکراسی هستیم، ما یک ملت نابالغ هستیم؛ نخیر، این حرف‌ها غلط است. چرا متهم می‌کنند؟ ملتی که در طول کمتر از صد سال، سه مرتبه مبارزات وسیع ضداستبدادی و ضداستعماری به راه انداخته، چرا او را مورد اهانت قرار می‌دهند؟ برای این که غربی‌ها و اروپایی‌ها خوششان بیاید؟ خوششان نیاید.

از دیدار امروز خیلی خرسند شدم و خدا را شاکرم. به همه‌ی شما دعا می‌کنم. پروردگارا! رحمت و تفضل خودت را بر جوانان عزیز ما نازل کن. پروردگارا! دل‌های پاک و نورانی اینها را روزبه‌روز با محبت و معرفت خود روشن تر کن. پروردگارا! جوانان عزیز ما را به ساختن دنیایی آباد، آزاد، پیشرفته، توسعه‌یافته و مایه‌ی عزت اسلام موفق کن. پروردگارا! قلب مقدس ولی عصر را از ما راضی کن و آنچه گفتیم و شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده.

والسلام علیکم ورحمه‌الله و برکاته

منبع: leader.ir

naeb.persianblog.com

چرا ما راه دیگران را برویم؟ چرا از خودمان غافل شویم؟ ما می‌توانیم؛ ما پیشرفت کرده‌ایم؛ یک نمونه‌اش جامعه‌ی دانشگاهی ماست. قبل از انقلاب، مرد خیری به نام مرحوم افضل‌پور - که من از ایشان تجلیل می‌کنم؛ شنیده‌ام همسر ایشان

چرا ما راه دیگران را برویم؟
چرا از خودمان غافل شویم؟
ما می‌توانیم؟

حیات دارند، که از همین‌جا به همسر ایشان که به مرحوم افضل‌پور کمک کرده‌اند، سلام می‌کنم - با پول خودش و به قدر توانش، مرکز تحصیلات دانشگاهی کوچکی درست کرد. یک روز در این استان کمتر از سه هزار دانشجو تحصیل می‌کردند؛ اما امروز کرمان نزدیک به هفتاد هزار نفر دانشجو دارد. جمعیت کشور دو برابر شده؛ خیلی خوب، سه هزار نفر یا شش هزار نفر دانشجو باید داشته باشد؛ اما امروز ما در این استان هفتاد هزار نفر دانشجو داریم. این، توسعه و پیشرفت است.

راه‌های ما را دیگران می‌ساختند، سدهای ما را دیگران می‌ساختند. همه‌ی هشت نُه سدی که در زمان طاغوت ساخته شد، به دست بیگانه‌ها ساخته شد. برای ساخت سد دز چهار کشور اروپایی و کانادا همکاری کردند. سد کارون ۳ از لحاظ ریخت عمومی‌اش شبیه سد دز است؛ بتونی است و ظرفیت آب آنها به یک اندازه است؛ با این تفاوت که ظرفیت تولید برق سد کارون ۳ که بچه‌های ما آن را ساخته‌اند، چهار برابر ظرفیت تولید برق سد دز است و احجامی که برای ساختن این سد به کار رفته، گاهی ده برابر، بیست برابر و سی برابر احجامی است که در سد دز به کار رفته - از لحاظ بتونی که به کار برده‌اند، آهنی که به کار برده‌اند، سنگی که کنده‌اند - علتش هم این است که آنها جاهای آسان را برای سدسازی انتخاب کرده بودند.

بهره‌برداری از این نیروگاه در اختیار یک شرکت کانادایی بود. یک سرمایه‌دار ایرانی تلاش می‌کند، زحمت می‌کشد، لابند بند و بست می‌کند و رشوه می‌دهد؛ بالاخره موفق می‌شود

بمحمد... انتخابات خوب برگزار شد. در این انتخابات هم اولین هدف آنها این است که انتخابات برگزار نشود.

گام دوم این است که اگر نتوانستند، انتخابات را متهم کنند. خواهند گفت در انتخابات تقلب شده؛ خواهند گفت انتخابات تبعیض‌آمیز است؛ خواهند گفت چرا فلانی رد صلاحیت شد؛ چرا فلانی نیامد؛ چرا فلانی آمد. در هر صورت این حرف‌ها را می‌زنند. اگر ما به جای سالی یک‌بار، هفته‌ای یک انتخابات هم داشته باشیم، باز این حرف‌ها را خواهند زد. آن‌جایی هم که رد صلاحیت نیست، باز همین حرف‌ها را می‌گویند. در انتخابات دور دوم شوراها مطلقاً رد صلاحیت نبود. همان آدم‌هایی که واقعاً به نظام عقیده‌ای ندارند، آمدند در انتخابات شرکت کردند و به خاطر بی‌اعتنایی مردم رأی هم نیاوردند؛ اما باز هم حرف می‌زنند! به‌رحال اینها انتخابات را زیر سؤال می‌برند. دشمن با یک انتخابات موفق، سراسری و پُرشور مخالف است.

رد صلاحیت از دو حال خارج نیست؛ یا رد صلاحیت کسی است که طبق قانون صلاحیت دارد که این غلط است، یا رد صلاحیت کسی است که واقعاً طبق قانون صلاحیت ندارد، که این درست است. نمی‌شود به‌طور مطلق گفت رد صلاحیت خوب است یا بد است. در یک صورت رد صلاحیت خوب است، در یک صورت بد است. باید به مسئولان احراز صلاحیت‌ها توصیه کنیم که با دید صددرصد قانونی و بدون هیچ ملاحظه‌ای از هیچ طرف نگاه کنند. این، چیزی است که بنده همیشه توصیه می‌کنم.

اگر کسی سر کار بیاید که مطیع و تسلیم آنها باشد - که البته ما چنین کسی را نداریم که سر کار بیاید و مطیع آنها باشد - البته آنها خوشحال خواهند شد و حرفی هم ندارند؛ اما اگر کسی آمد که احساس کردند به انقلاب و اسلام و منافع ملی پایبند است و به مبارزه‌ی با دشمنان بین‌المللی و تسلیم نشوی در مقابل زورگویی‌های آنها معتقد است، خواهند گفت مردم‌سالاری وجود ندارد؛ اگر شخص متدین باشد، بیشتر هم خواهند گفت. آنها معتقدند که مردم‌سالاری، مردم‌سالاری سکولاریزه شده است؛ باید حتماً از دین جدا شود تا اسمش را مردم‌سالاری بگذارند.

سرمایه‌داری حرکت کند، یک روز هم منافع‌اش یا فضا ایجاد می‌کند که طرفدار سرسخت سرمایه‌داری شود؛ حتی به شکل وابسته و نابابش! نقطه‌ی مقابل اصلاح‌طلبی، افساد است. بنده معتقد به اصولگرایی اصلاح‌طلبم؛ اصول متین و متقنی که از مبانی معرفتی اسلام برخاسته، با اصلاح روش‌ها به صورت روزبه‌روز و نوبه‌نو.

ما باید روش‌ها را اصلاح کنیم. در روش‌ها اشتباه و نقص وجود دارد. گاهی به مرحله‌ای می‌رسیم که امروز دیگر جواب نمی‌دهد؛ باید مرحله‌ی دیگری را شروع کنیم. حفظ اصول و اصلاح روش‌ها، معنای اصلاح‌طلبی است.

البته از نظر آمریکایی‌ها اصلاح یعنی ضدیت با نظام جمهوری اسلامی. رضاخان آمد اصلاحات راه انداخت؛ محمدرضا هم آمد اصلاحات راه انداخت؛ این همان چیزی است که بنده گفتم اصلاحات آمریکایی. این اصلاحات به درد خودشان می‌خورد. ملت ایران اصلاح را براساس اصول خود انجام می‌دهد.

یک جمله هم راجع به انتخابات عرض کنم. البته این بحث‌ها دامنه‌دار است و غالباً نیمه‌کاره می‌ماند. بنده معتقدم که در این انتخابات، ملت باید به عنوان یک تکلیف و یک حق شرکت کند. البته من راجع به انتخابات در سخنرانی کرمان و سخنرانی‌های دیگر در همین سفر مفصل صحبت

کرده‌ام؛ اما آنچه الان عرض می‌کنم، از دیدگاه چالش‌های دشمنان با انتخابات است. دشمنان ما می‌خواهند اصلاً انتخابات برگزار نشود. چرا؟ برای این که بتوانند شاهدهی بیاورند که در ایران مردم‌سالاری و دموکراسی نیست. وقتی ما انتخابات برگزار می‌کنیم، حربه‌ی آنها کند می‌شود. بنابراین اولین خواسته‌های آنها برگزار نشدن انتخابات است؛ کما این که زمان برگزاری انتخابات مجلس هفتم هم تلاش کردند انتخابات را تعطیل کنند؛ اما خدا نگذاشت. آنها خیلی تلاش کردند؛ انواع و اقسام راه‌ها را پیمودند و بعضی از عناصر غافل داخلی را هم به کار گرفتند؛ اما «انهم یکیدون کیدا و اکید کیدا»؛ خدای متعال مکر آنها را پاسخ داد و جلوی‌شان را گرفت و

ملت ایران اصلاح را
براساس اصول خود
انجام می‌دهد.

اجازه‌ی بهره‌برداری از نیروگاه سد دز را بگیرد. بعد از دو سه سال، ایرانی‌ها می‌خواهند ظرفیت تولید برق سد دز را دو برابر کنند؛ باید خارجی‌ها می‌آمدند؛ در داخل به کسی اعتماد نمی‌کردند و کسی هم نمی‌توانست این کار را بکند. لذا آمریکایی‌ها را دعوت کردند تا بیایند ظرفیت نیروگاه سد دز را دو برابر کنند. آمریکایی‌ها وقتی آمدند دیدند ایرانی‌ها در آن‌جا مشغول کارند، گفتند ما نمی‌آییم. شرط آمدن ما این است که ایرانی‌ها بکلی خلع‌ید شوند و همان شرکت کانادایی دوباره بیاید مشغول کار شود. دولت ایران این کار را کرد؛ بهره‌بردار ایرانی و همه‌ی عواملش را بیرون کرد و مجدداً شرکت کانادایی آمد و بهره‌برداری از سد را به دست گرفت؛ بعد آمریکایی‌ها لطف کردند، آقایی کردند، تفضل کردند و تشریف آوردند ظرفیت نیروگاه را دو برابر کردند!

سد کارون ۳ را جوان‌ها و مهندسان ایرانی ساخته‌اند. ظرفیت آبش همان اندازه است، ظرفیت برقش چهار برابر آن است؛ خودشان طراحی کرده‌اند، خودشان ساخته‌اند و خودشان هم بهره‌برداری می‌کنند. این بهتر است یا آن؟ آنچه آمریکا و اروپا و کانادا و دیگران برای ملت و کشور ما می‌خواهند، آن وضعیت است. آنها نمی‌خواهند ما از درون بجوشیم، جوانه بزیم و رشد کنیم. آنها فقط اسم آزادی و دموکراسی را می‌آورند.

من خاطره‌ای را برای شما نقل کنم. شماها واقعاً پادتان نیست، چون در آن زمان نبودید؛ اما افرادی که بودند، می‌دانند اختناق چه بود؛ اصلاً قابل تصویر نیست. سال ۴۲ بنده را به زندان قزل‌قلعه بردند. در همان زمان، چند جوان تهرانی را هم آوردند. من از پشت در سلول شنیدم که دارند حرف می‌زنند؛ فهمیدم اینها را تازه دستگیر کرده‌اند. قدری خوشحال شدم؛ گفتم چند روزی که بگذرد و بازجویی‌ها تمام شود، داخل زندان انفرادی هم گشایشی پیش می‌آید؛ با اینها تماس می‌گیریم و حرفی می‌زنیم و بالاخره یک هم‌صحبتی پیدا می‌کنیم. شب شد؛ دیدیم یکی یکی آنها را صدا کردند و بردند. یک ساعت بعد من در همان سلول مشغول نماز مغرب و عشا شدم. بعد از نماز دیدم یک نفر در پیچه‌ی روی در سلول را کنار زد و گفت: حاج آقا! ما برگشتیم. دیدم یکی از همان تهرانی‌هاست. گفتم در را باز کن، بیا تو. در را باز کرد و آمد داخل

سلول. گفتم چرا زود برگشتی؟ معلوم شد آنها را پای منبر مرحوم شهید باهنر گرفته بودند. شهید باهنر ماه رمضان سال ۴۲ در شبستان مسجد جامع تهران منبر رفته بود؛ ساواکی‌ها هجوم می‌آوردند و عده‌ای را همین طوری می‌گیرند؛ این پنج شش نفر هم جزو آنها بودند. خود شهید باهنر را هم همان وقت گرفتند و به زندان قزل‌قلعه بردند. از این افراد بازجویی می‌کنند، می‌بینند نه، اینها کاره‌ای نیستند و فعالیت مهمی ندارند؛ لذا آنها را رها می‌کنند. وقتی وسایل جیب آنها را می‌گردند، تقویمی از این شخصی که او را باز گردانده بودند، پیدا می‌کنند که در یکی از صفحات آن با خط بدی یک بیت شعر غلطِ عوامانه نوشته شده بود:

جمله بگوئید از برنا و پیر

لعنت!... رضا شاه کبیر

او نه شعار داده بود، نه این شعر را چاپ کرده بود، نه جایی آن را نقل کرده بود؛ فقط در تقویم جیبی‌اش این شعر عوامانه را نوشته بود. به همین جرم، او را شش ماه به زندان محکوم کردند! بحث این نبود که کسی در جایی شعار بدهد، حرفی بزند یا در تریبونی اظهارنظری بکند. بنده سال ۵۰ در مشهد برای دانشجویها درس تفسیر می‌گفتم و اوایل سوره‌ی بقره - ماجراهای بنی‌اسرائیل - را تفسیر می‌کردم. بنده را به ساواک خواستند و گفتند چرا شما راجع به بنی‌اسرائیل حرف می‌زنید؟ گفتم آیه‌ی قرآن است؛ من دارم آیه‌ی قرآن را معنا و تفسیر می‌کنم. گفتند نه، این اهانت به اسرائیل است! درس تفسیر بنده را به خاطر تفسیر آیات بنی‌اسرائیل - چون اسم اسرائیل در آن بود - تعطیل کردند. اختناق در آن زمان عجیب بود؛ اما نه از طرف دولت آمریکا، نه از سوی دولت فرانسه، و نه از طرف دولت‌های دیگر مطلقاً رژیم طاغوت به مخالفت با آزادی و دموکراسی متهم نشد. آن زمان انتخابات برگزار می‌شد؛ اما مردم اصلاً نمی‌فهمیدند کی آمد، کی رفت و چه کسی انتخاب شد. به آن صورت رأی‌گیری وجود نداشت؛ صندوق رأیی درست می‌کردند و اسم نماینده‌ای را که خودشان می‌خواستند و از دربار تأیید شده بود، از صندوق بیرون می‌آوردند. با این کار، صورت مسخره‌ای از یک رأی‌گیری را به نمایش می‌گذاشتند. امروز هم که در بعضی از کشورهای منطقه‌ی ما از این چیزها وجود دارد، مطلقاً

مگر در دنیای دموکراسی اجازه می‌دهند که کسانی که با اصول و مبانی یک نظام مخالفند، بیایند داخل حاکمیت آن نظام شوند؟ هیچ جای دنیا چنین اجازه‌ای نمی‌دهند. البته معلوم است که ما هم اجازه نمی‌دهیم.

بنده معتقد به اصولگرایی اصلاح‌طلبیم؛ اصول متین و متقنی که از مبانی معرفتی اسلام برخاسته، با اصلاح روش‌ها به صورت روزبه‌روز و نوبه‌نوبه.

آمریکا و انگلیس و جاهای دیگر به کسی که با اصول و ارزش‌های آمریکایی مخالف است، اجازه می‌دهند در رأس حکومت بیاید؟ شما می‌بینید در مبارزات انتخاباتی‌شان اختلاف بین دو حزب و دو جناح بر سر چیزهای بسیار جزئی‌تر از این حرف‌هاست؛ بزرگترین‌اش این است که به عراق حمله کنیم یا نکنیم - یک جناح می‌گوید حمله کنیم، یک جناح می‌گوید حمله نکنیم - و آلا اختلاف سر مسائلی از این قبیل است که مالیات فلان جنس را افزایش دهیم یا نه؛ راجع به مسائل زیست محیطی چنین بکنیم یا نه. مگر در دنیای دموکراسی اجازه می‌دهند که کسانی که با اصول و مبانی یک نظام مخالفند، بیایند داخل حاکمیت آن نظام شوند؟ هیچ جای دنیا چنین اجازه‌ای نمی‌دهند. البته معلوم است که ما هم اجازه

نمی‌دهیم. کسانی که قانون اساسی را قبول ندارند، کسانی که اصل نظام جمهوری اسلامی را قبول ندارند، اینها بیایند در رأس نظام جمهوری اسلامی قرار بگیرند؟! اسم این اصلاح‌طلبی است؟ بنده دعوی اصلاح‌طلب و اصولگرا را هم قبول ندارم؛ من این تقسیم‌بندی را غلط می‌دانم. نقطه‌ی مقابل اصولگرا، اصلاح‌طلب نیست؛ نقطه‌ی مقابل اصلاح‌طلب، اصولگرا نیست. نقطه‌ی مقابل اصولگرا، آدم بی‌اصول و لاابالی است؛ آدمی که به هیچ اصلی معتقد نیست؛ آدم هرهری مذهب است. یک روز منافع او یا فضای عمومی ایجاب می‌کند که بشدت ضد سرمایه‌گذاری و

چند سال قبل بنده مسأله‌ی مبارزه با فساد را مطرح کردم و آن نامه‌ی هشت ماده‌ای را نوشتم؛ اما از داخل مجلس شورای اسلامی - که باید مرکز مبارزه‌ی با فساد باشد - فریاد اعتراض به این شعار بلند شد؛ با این بهانه که مبارزه‌ی با فساد، سرمایه‌ها را از کشور فراری می‌دهد! در حالی که قضیه بعکس است. بنده همان وقت هم گفتم که اتفاقاً مبارزه‌ی با فساد، سرمایه‌گذار سالم را که قصد فسادانگیزی و سوءاستفاده ندارد، به کار تشویق می‌کند. اخیراً گزارشی از یک سازمان معتبر بین‌المللی خواندم که درباره‌ی همین مسائل کار می‌کند. این سازمان اعلام کرده که یکی از موانع اصلی سرمایه‌گذاری در بعضی از کشورها عبارت است از فساد اقتصادی. اینها می‌گفتند مبارزه‌ی با فساد جزو موانع سرمایه‌گذاری است؛ ببینید چقدر فاصله است! مبارزه‌ی با فساد مطرح می‌شود؛ به جای این که عناصر دست‌اندرکار استقبال کنند و در حد وظایف خود ایفای نقش کنند، بعکس عمل می‌کنند. این، یکی از گوشه‌های کوچک حاکمیت دوگانه است که اینها دنبال می‌کردند.

الان هم نظام را متهم می‌کنند که می‌خواهد دستگاه را یکدست کند؛ نه، یکدست کردن مطلقاً مورد قبول دستگاه نیست. اگر مراد از یکدست کردن این است که همه‌ی کارهای کشور به یک جناح سپرده شود، این چیز غلطی است و بنده هم اصلاً اعتقادی به این ندارم. دو جناح مقابل در مجموعه‌ی نظام می‌توانند باشند و فعالیت کنند؛ ولی شرطش این است که به قانون اساسی وفادار باشند. اینها بر کار هم نظارت می‌کنند، با هم رقابت سالم می‌کنند. این مسابقه، پیشرفت به وجود می‌آورد و از در بسته بودن تشکیلات گوناگون حکومتی جلوگیری می‌کند؛ این چیز مغتنم و خوبی است.

بنده سه چهار سال قبل در نماز جمعه‌ی تهران گفتم دو جناح برای این کشور مثل دو بالند، که کشور با این دو بال می‌تواند پرواز کند. اما اگر یکدست کردنی که آنها دستگاه را متهم می‌کنند، معنایش حاکمیت یکپارچه و اجازه ندادن به شکاف در حاکمیت و در اصول است، این لازم است. در هیچ جای دنیا به کسانی که به قانون اساسی و اصول آن کشور معتقد نیستند، اجازه نمی‌دهند در بخش‌های حاکمیت وارد شوند. در کجای دنیا چنین اجازه‌ای داده می‌شود؟ آیا در

آنها مورد تعرض نیستند؛ اما ایران اسلامی که در طول بیست و شش سال تقریباً بیست و پنج انتخابات برگزار کرده، باز متهم به این است که مردم سالاری ندارد و این جا انتصابات است و انتخابات نیست! پس مطلب اول این است که تجربه‌ی غربی به درد نمی‌خورد.

آرمان‌گرایی جوان ایرانی ما عبارت است از ترسیم آینده‌ای با این خصوصیات. ما نظام و کشوری می‌خواهیم که پیشرفته باشد و مردم آن دانشمند و بیدار و زنده باشند؛ غفلت‌زده و خواب‌آلوده نباشند؛ کشور برخوردار از عدالت باشد؛ میرای از فساد باشد؛ طبقه‌ی اشراف بر آن حاکمیت نداشته باشد - چه اشراف سنتی، چه طبقه‌ی جدیدی که ممکن است اسمشان اشراف نباشد، اما در واقع اشراف باشند و به قول آقایان از رانت‌های گوناگون اقتصادی استفاده کنند - برخوردار از قدرت و استحکام سیاسی باشد؛ و همه‌ی اینها الهام گرفته‌ی از معارف دین و اسلام عزیز باشد. اسلام این ظرفیت را دارد که اینها را به ما تعلیم دهد.

ما این تجربه را شروع کرده‌ایم. پیشرفت‌های زیادی هم در زمینه‌های مختلف داشته‌ایم که گوشه‌ی کوچکی از آنها را عرض کردم. البته نواقصی هم داشته‌ایم. بدیهی است که ساختن چنین دنیایی، تلاش مستمر لازم دارد. ما با چالش‌های جهانی مواجه‌ایم و دشمن جهانی داریم. نمی‌خواهند بگذارند زیر پرچم دین و معنویت و اسلام، جامعه‌ای با این خصوصیات به وجود بیاید. این جامعه، اهداف استکباری را هدف قرار می‌دهد و می‌کوبد؛ لذا مخالفت وجود دارد. ما با مسائل گوناگونی در عرصه‌ی کشور مواجه هستیم؛ چه مسائل خارجی، چه مسائل داخلی. من همیشه به بعضی از دوستان که می‌آیند سئوالی می‌کنند و چیزی می‌گویند، می‌گویم میدان مبارزه است. ما یک روز با رژیم طاغوت مبارزه می‌کردیم و طرف مقابل ما پلیس شاه بود؛ امروز با نظام قدرت طلب خونریز جهانی داریم مبارزه می‌کنیم. مبارزه مشکلاتی دارد؛ این مشکلات را باید تحمل کنیم و به جان بخیریم. بنده خودم برای تحمل مشکلات آماده هستم؛ در هر مسئولیتی که باشم. ملت ما هم نشان داده‌اند که آماده‌اند؛ همان‌طور که یکی از برادران عزیز ما الان گفت. ملت ما امتحان خوبی داده‌اند. مبارزه، سختی دارد؛ عقب‌نشینی و پیشرفت دارد؛ اما همه چیز باید با حساب و کتاب باشد. در جنگ، عقب‌نشینی هم گاهی تاکتیک است. عقب‌نشینی غیر از فرار

است؛ نباید فرار کرد؛ نباید منهزم شد. عقب‌نشینی تاکتیکی یکی از فنون جنگ است؛ مثل پیشروی تاکتیکی است. فرار یعنی عقب‌نشینی بی‌نقشه؛ کمالین که پیشروی بی‌نقشه هم منجر به شکست خواهد شد. همه چیز باید با میزان و با حساب باشد؛ منتها در جهت حرکت به جلو. بنده نهضت عدالت‌خواهی را مطرح کردم؛ فضایی در کشور به‌وجود آمد و جوان‌های ما به این مسأله علاقه‌مند شدند. این معنایش این نیست که ما از اول انقلاب نهضت عدالت‌خواهی نداشتیم - چرا، انقلاب بر پایه‌ی عدالت است - اما این تجدید مطلق شد و روح تازه‌ای در جوان‌ها به‌وجود آورد و همت آنها را برانگیخت. همچنین آزادفکری و تولید علم و امثال اینها آرمان جوان است و برای این که به این آرمان برسد، به علم و فعالیت سیاسی منظم و صحیح و کسب تجربه و دانایی احتیاج دارد. جوان باید در خود دانایی را به‌وجود بیاورد. دانایی، فقط علم آموختن نیست؛ دانایی به اندیشمندی هم ارتباط پیدا می‌کند.

باید روی مسائل فکر کرد. عزیزان من! روی مسائل فکر کنید تا به نتیجه برسید. نهضت آزادفکری‌ای که من پیشنهاد کردم در دانشگاه و حوزه راه بیفتد، برای همین است. تربیون‌های آزاد بگذارند و با هم بحث کنند؛ منتها نه متعصبانه و لجوجانه و تحریک شده‌ی به‌وسیله‌ی جریان‌های سیاسی و احزاب سیاسی که فقط به فکر آینده‌ی کوتاه‌مدت و مقاصد خودشان هستند و برای انتخابات و امثال آن از جوان‌ها استفاده می‌کنند؛ بلکه برای پخته شدن، ورز خوردن و ورزیده شدن و با هدف آماده شدن برای ادامه‌ی این راه طولانی و دشوار، اما بسیار خوش‌عاقبت.

همچنین آزادفکری و تولید علم و امثال اینها آرمان جوان است و برای این که به این آرمان برسد، به علم و فعالیت سیاسی منظم و صحیح و کسب تجربه و دانایی احتیاج دارد. جوان باید در خود دانایی را به‌وجود بیاورد. دانایی، فقط علم آموختن نیست؛ دانایی به اندیشمندی هم ارتباط پیدا می‌کند.

در محیط دانشجویی جوان، پرداختن به معارف دینی، پرداختن به الگوهای دینی، توسلات به پروردگار، توسلات به ائمه (علیهم‌السلام)، خواندن دعای عرفه، برگزاری مراسم اعتکاف و خواندن نماز جماعت، بسیار خوب است. البته این را هم عرض بکنم؛ در مراسم مذهبی به روح مراسم توجه کنید؛ فقط صورت‌سازی نباشد؛ انسان شعری بخواند، اشکی بگیرد یا بریزد. روح دعا و نماز عبارت است از ارتباط با خدا، آشنا شدن با خدا، بهره بردن از معنویت، پاکیزه کردن و پیراستن روح، و پالایش کردن ذهن از وسوسه‌ها. نماز را با توجه و اول وقت بخوانید. تحجر بد است؛ فکر نکردن در لایه‌های زیرین ظواهر، عیب بزرگی است؛ مواظب باشید به این عیب دچار نشوید. حرف‌های زیادی در این زمینه مطرح است که چون وقت نماز نزدیک است، از آنها می‌گذرم. گفت: «یک سینه حرف زند در دهان ما». ما با شما خیلی حرف داریم؛ ولی متأسفانه مجال زیادی نیست.

دو موضوع کوتاه دیگر هم عرض کنم؛ یکی از آنها وضع سیاسی کشور است؛ این هم از مسائل کلان است و اگرچه مسأله‌ی مبتلا به امروز ماست، اما نگاه به آینده دارد. در کشور، اختلافات سیاسی و جناح‌بندی و دعوا و مبارزه هست - در دانشگاه و بیرون دانشگاه - دشمن هم به این اختلافات دامن می‌زند. همه‌ی این اختلافات طبیعی نیست؛ یک مقدار هم دامن زدن بیگانگان است. البته منافع اشخاص هم بی‌دخال نیست؛ لیکن هدف دشمن بالاتر از این است؛ این نکته‌ی مهمی است. هدف دشمن فقط دامن زدن به اختلافات سیاسی در بین جناح‌های سیاسی نیست؛ ایجاد اختلاف و دوگانگی در رأس حاکمیت نظام و ایجاد شکاف هم هدف مهم اوست. یعنی در رأس نظام و در تصمیم‌گیری نظام، دو فکر متعارض وجود داشته باشد که سر هیچ مسأله‌ای نتوانند با هم کنار بیایند. روی این پروژه کار کرده‌اند؛ یک عده هم در داخل فشار آوردند که همین کار بشود. روی آقای خاتمی هم خیلی فشار آوردند، اما ایشان تدین و عقل به خرج داد و زیر بار نرفت. اینها می‌خواستند کاری کنند که در رأس نظام، بین رهبری، رئیس‌جمهور و دیگر مسئولان دعوا و اختلاف باشد؛ دائم این تصمیم بگیرد، آن نقض کند. صریحاً هم گفتند حاکمیت دوگانه، و در خیلی از جاها این را اعمال کردند.